

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

محقق خوئی قدس سره که قائل به عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه شدند به
دلیل تعارض استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل. ولی فرمودند که مواردی
استثناء می‌شود و بر اثر این جهت نه ما موافق با قائلین به جریان استصحاب در شبهات
حکمیه مطلقاً هستیم و نه با قائلین عدم جریان مطلقاً که اخباریون و فاضل نراقی
می‌فرمایند، بلکه تفصیل قائل هستیم. و این تفصیلی که ایشان دادند زیرمجموعه‌ی یک
جامع است همان‌طور که عرض کردیم و آن این‌که مواردی که استصحاب عدم جعل جاری
نمی‌شود خب قهراً در این‌جا مانعی از استصحاب بقاء مجعول وجود ندارد و استصحاب در
شبهه‌ی حکمیه جاری می‌شود. گفتیم این کبری کبرای درستی است، بله اگر بنحو قضیه‌ی
حقیقه هر جا استصحاب عدم جعل بوجه من الوجوه نباشد استصحاب بقاء مجعول مانعی
ندارد. منتها تطبیقات ایشان به سه مورد ایشان تطبیق فرمودند این مسأله را. تطبیقات
ایشان محل اشکال است. اولین مشکلی که تطبیق فرمودند، فرمودند احکام غیر الزامیه،
احکام غیر الزامیه را فرمودند که در این‌جا استصحاب جاری است و معارض ندارد،
استصحاب عدم جعل جاری نمی‌شود. که مناقشه شد که خب مثلاً استحباب یا کراهت که
این‌ها احکام غیر الزامیه هستند، خب یک چیزی قبلاً مستحب بوده حالا شک می‌کنید که در
این حالت هم مستحب است یا مستحب نیست؟ یا مکروه بوده شک می‌کنیم در این حالت
هم مکروه هست یا مکروه نیست؟ مثلاً خواب بین الطلوعین مکروه است، خب حالا شک
می‌کنیم که اگر کسی خیلی خوابش می‌آید و برایش خیلی مشکل است، مشقت دارد، باز
هم مکروه است یا نه؟ خب استصحاب بقاء کراهت می‌خواهیم بکنیم، ایشان می‌فرمایند
این‌جا استصحاب بقاء کراهت جاری می‌شود استصحاب عدم جعل نداریم؛ خب اشکال
کردیم چرا استصحاب عدم جعل نداریم، مگر کراهت مجعول شارع نیست؟ خب می‌گوییم
یک زمانی کراهت جعل نشده بود، نه برای آن زمانی که، آن مقطع و آن حصه‌ای که
مشقت ندارد بیداری و نه برای این حصه‌ای که مشقت دارد. آن حصه‌ای که مشقت ندارد
خب از ادله فهمیدیم استحباب جعل شده، پس آن عدم جعل نقض شد. اما نسبت به این
حصه چرا؟ خب استصحاب عدم جعل می‌کنیم. این‌جور نیست که استحباب جعل نخواهد و
هم‌چنین کراهت.

بنابراین احکام غیر الزامیه در اطلاق فرمایش ایشان یعنی این نسبت به استحباب و
کراهت محل اشکال است. و هم‌چنین در مورد اباحه هم ایشان فرمودند که این‌جا هم
جاری نمی‌شود استصحاب عدم جعل. این را هم توضیح دادیم قبلاً که این هم نیست اباحه
هم مجعول شرع است.

مورد سومی که ایشان فرمودند مسأله‌ی طهارت بود، طهارت خثیه که فرمودند طهارت خثیه هم مجعول شرع نیست، خودش فی نفسه وجود دارد و یا این که عند الناس وجود دارد شارع هم تبعیت کرده دیگر، قانونی جعل نکرده و تبعیت شارع هم معنایش جعل قانون نیست. خب این را هم گفتیم محل اشکال است که نه طهارت، بله روی بعض مبانی نادره ممکن است.

مورد اخیر که حالا مورد چهار می‌شود طهات حدثیه است که ایشان در طهارت حدثیه هم همین را می‌فرمایند که مثلاً شک می‌کنیم که مذي ناقض طهارت حدثیه هست یا نیست؟ کسی وضو گرفته یا غسل کرده بعد مذي از او خارج می‌شود. از ادله نتوانستیم بفهمیم که مذي ناقض هست یا ناقض نیست، فلذا شک می‌کنیم بنحو شبهه‌ی حکمیه که این‌جا طهارت باقی است یا باقی نیست. ایشان این‌جا هم فرمودند که استصحاب بقاء طهارت جاری می‌شود ولو شبهه شبهه‌ی حکمیه است و استصحاب عدم جعل طهارت برای بعد المذي جاری نمی‌شود تا این که معارضه کند. خب این‌جا هم محل اشکال هست به خاطر این که طهارت حدثیه مجعول شرع است. حالا چه شما طهارت حدثیه را یک امر معنوی حاصل از افعال جوارحی بدانید مسحات و غسلات یا در غسل غسلات، در وضو مسحات و غسلات، چه خود این را بگویید طهارت است کما علیه المحقق الخوئی، هر کدام را بگویید بالاخره این امر مجعول است، این جوری نیست که خودبه خود وجود داشته باشد بگویید استصحاب عدم ندارد. بنابراین امثله‌ای که ایشان و مواردی که تطبیق فرمودند آن کبری را همه‌ی این‌ها محل کلام و اشکال است. اما اصل کبری مسأله‌ی درستی است.

مورد دیگری که

س: حاج آقا این اخیر را قرار شد توضیح بدهید ...

ج: بله آقا؟

س: اخیر را قرار شد توضیح بدهید، اگر که وضو و طهارت همان غسلات و مسحات فقط باشد این‌جا الان فقط شک در این کردیم که این ناقض هست یا نه؟ شک در جعل ناقضیت داریم، شک دیگری نداریم. کسی که وضو گرفته برایش جایز است داخل

ج: نه نه، این غسلات و مسحات را اعتبره الشارع طهارة أم لا؟ شک در این است دیگر، پس بنابراین قبل از مذي می‌دانیم این غسلات و مسحات را اعتبره طهارة، فلذا گفته با آن می‌توانی نماز بخواهی، مس کتابت بکنی و کذا. آیا بعد المذي هم اعتبر همین غسلات و مسحات و طهارت أم لا؟

س: خب بله اعتبر اما همان موقع، نگاه کنید

ج: نه اعتبر بر این حالت؟ ما آن که از ادله فهمیدیم برای حالت قبل المذي می‌دانیم اعتبره طهارة ...

س: حاج آقا دوام که ندارد، یک واقعه‌ای است فی زمان هست ...

س: خودشان یک عبارتی دارد، آن را نمی‌خوانید؟

ج: بله؟

س: فرمودند ام الغسلتان و المسحتان این عبارت را توضیح شاید خواستید بگویید، چون می‌گوید موجود است شک فقط در این است که تا زمانی که چیزی نیامده می‌گوییم موجود است آن ...

ج: خب می‌دانم می‌گوید، بله الان موجود هم که نیست به این معنا ...

س: می‌گوید حالا در عالم اعتبار موجود است، خودش یک عبارتی هم دارد ...

ج: بله بله، اما صحبت سر این است که این چه آن امر معنوی بگوئی، و الا آن امر معنوی هم موجود است، یک نورانیتی موجود شد. فرقی از این جهت نمی‌کند جز این که آن یک امر معنوی است این یک امر مادی است. حرف سر این است که آن نورانیتی که پیدا شده اگر شما بگویید که این‌ها مسبب هستند و این‌ها سبب هستند آن مسبب است یا بگویید نفس این غسلات و مسحات این‌ها اسمش طهارت است در نظر شارع، صحبت سر این است که بالاخره این جعل می‌خواهد و ما استصحاب عدم جعل را داریم در هر دو صورت. این ما يتعلق بكلام این محقق بزرگ.

یک مورد دیگری را هم باید به آن توجه کنیم که آن هم استثناء می‌شود و آن مواردی است که بین استصحاب بقاء مجعول و استصحاب عدم جعل تلائم و هماهنگی وجود دارد و تعارضی ندارد. مثل این که بنحو شبهه‌ی حکمیه شک می‌کنیم که آیا شرب تنن حرام است یا نه؟ خب این جا می‌گوییم یک زمانی که وجوب نبود حالا هم استصحاب عدم وجوب می‌کنیم، می‌گوییم یک زمانی هم جعل وجوب نشده بود حالا هم استصحاب عدم جعل وجوب می‌کنیم. در این جور موارد که معمول شبهات حکمیه اگر بگوییم استصحاب در آن‌ها جاری است که قد یناقش فی ذلک در باب برائت گفته می‌شود در مواردی که برائت جاری است بعضی گفته بودند استصحاب جاری نمی‌شود که آن جا جواب داده شد بنابر مسلک کسانی که می‌گویند این اشکالی ندارد بنابراین این موارد هم استثناء می‌شود، با این که شبهه‌ی حکمیه هست اما ما استصحاب عدم وجوب، عدم حرمت، این‌ها برای مان اشکالی ندارد، در صورتی که آن استصحاب عدم جعل هم هماهنگ است با آن استصحاب بقاء مجعول.

س: آقا فرق‌شان با هم چی شد این بالاخره، این آخری فرق‌شان با هم چی شد؟

ج: آن جا اصلاً استصحاب عدم جعل نداریم آن قبلی، این این است که داریم ولی هماهنگ است، تعارضی با هم ندارد ...

س: مجعول چی هست این جا؟

ج: بله آقا؟

س: مجعول، وقتی شک در شبهه‌ی حکمیه ...

ج: عدم وجوب دیگر، یعنی اگر ...

س: مجعول عدم

ج: بله بله، یعنی اصلاً ...

س: عدم جعل است دیگر، مجعول ...

ج: نه نه، عدم وجوب را، می‌گویید وجوب نیست نه جعل وجوب نیست، خود وجوب نیست ...

س: می‌گوییم یک زمانی مجعولی ...

ج: یک زمانی وجوب... نه ما به وجوب می‌گوییم مجعول، این‌ها اصطلاح است دیگر، به وجوب می‌گوییم مجعول، به حرمت می‌گوییم مجعول، به جعل این، که ملازمه ایجاد می‌کند بین یک موضوعی و عدم این می‌گوییم جعل، درست؟ لغت کار نداشته باشید، این اصطلاح است دیگه. یعنی یک وقت خود حکم را ...

س: حکم؟؟؟، اول اسلام می‌گوییم ملازمه بین شرب و حرمت نبود، الان هم نیست، نه این‌که اول اسلام ...

ج: آن جعل است، آن جعل است ...

س: جعلی نبود دیگر ...

ج: نه این اسمش جعل است دیگر، یعنی یک ملازمه، چه جعل ملازمه چه جعل نکردن ملازمه به این می‌گوییم جعل. یکی دیگر چی هست؟ آن چیزی است که اگر جعل می‌شد حالا یک وجوبی پیدا می‌شد، یک حرمتی پیدا می‌شد.

خب این بحث تمام شد در صحیحی اولای زراره رضوان الله علیه که مذیل فرمودند بحث استدلال به صحیحی اولی را به این اباحت، به این تفاصیلی که بحث شد. تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع، تفصیل بین احکامی که مستند آن حکم عقل است یا مستند آن غیر حکم عقل است و این اخیر که شبهه حکمیه باشد یا شبهه موضوعیه باشد که عرض کردیم البته تبعاً لمرحوم شیخ و مرحوم آقای آخوند، مصباح‌الاصول هم همین‌جور مشی کردند که در ذیل صحیحی اولای زراره این‌ها را مطرح کردند و حال این‌که خب بهتر این بود که بگذارند تمام ادله‌ی استصحاب گفته بشود بعد این مباحث را طرح بفرمایند. اما دیگر چون آن بزرگ این کار را فرموده است تبعاً ل او عده‌ای از اعظم همین‌جور مشی کردند.

اباحت راجع به صحیحی اولی تمام شد، عمده‌ی اباحت، البته باز اباحت مختصری باقی مانده که دیگر آن‌ها را نکله الی المطالع.

س: ببخشید فرق جعل و مجهول را اعتباری دانستید یا حقیقی؟

ج: بله آقا؟

س: فرق جعل و مجعول اعتباری است یا این‌که حقیقتاً ...

ج: حقیقی است ...

س: جعل آن فعل تکوینی است؟

ج: بله؟

س: جعل آن فعل تکوینی ...

ج: جعل آن ملازمه‌ای است که مولا قرار می‌دهد بین تحقق موضوع و این حکم. خب وقتی ملازمه قرار داد قهراً وقتی شرط محقق شد آن ملزوم محقق شد لازم محقق می‌شود. مثلاً شما می‌گویید که «اذا وُجد ماءٌ فهو يطهر» کار ندارید آب هست یا آب نیست، حالا اگر آب پیدا شد آن یطهری که شما طرف ملازمه قرار دادید آن فعلیت پیدا می‌کند. قبل از این، آن ملازمه‌ای است که شما بنحو قانون جعل کردید و قرار دادید.

خب وارد می‌شویم در صحیحی زراره‌ی ثانیه. که این صحیح را شیخ طوسی قدس سره در تهذیب و در استبصار نقل فرمودند و هم چنین صدوق قدس سره در علل.

می‌فرمایند: «و من جملة ما استدل به للاستصحاب صحیحة ثانية للزرارة» حالا ابتداءً متن این روایت مبارکه را بخوانیم. در این روایت شش سؤال مطرح شده و امام علیه السلام پاسخ فرمودند حسب این نقل. دو مقطع از این روایت مبارکه مقطع سوم و مقطع ششم این از مواردی است که به او استدلال می‌شود برای حجیت استصحاب علی الاطلاق.

«قال قلت له...» سند این است در تهذیب و استبصار محمد بن الحسن، یعنی صاحب وسائل این طوری نقل فرموده، صاحب وسائل این روایت را تماماً هیچ‌جا ذکر نفرموده بلکه بنحو متفرق هر بخشی‌اش را در یک بابی به تناسب ذکر فرموده. در باب 37 و 41 و 44 از ابواب نجاسات این روایت را نقل فرموده. شیخ طوسی در تهذیب جلد 1، صفحه 446 از طبع غفاری و 421 و 422 از طبع اسلامی، استبصار هم جلد 1، صفحه 203 طبع غفاری، صفحه 183 طبع اسلامی.

شیخ ابن جوری فرموده: «عن الحسين بن سعيد، عن حماد، عن حريز، عن زرارة قال: قلت» حتی له هم ندارد، قلت له هم نیست. صاحب وسائل این له‌ها را همه‌جا ذکر کرده، اما در خود استبصار و تهذیب کلمه‌ی له هم نیست، قلت، منتها بعد دارد قال، قال آن قال‌ها خب ضمیرش برمی‌گردد به کی برمی‌گردد؟ ولی صاحب وسائل «قلت له» نقل کرده. حالا عبارت این است «قال: قلت له: أصاب ثوبی دم رعاف أو غیره أو شیء من المنی» دم رعاف یا دم غیر رعاف اصابت کرده به پیراهنم، می‌گوید «أو شیء من المنی فعلمت أثره إلى أن أصيب له الماء» علامت گذاشتم این‌جایی که اصابه‌ی دم یا اصابه‌ی منی شده تا این‌که تطهیر کنم آن را «فحضرت الصلاة، و نسیت أن بثوبی شیئاً و صلیت» فراموش کردم که ثوبم متنجس شده و نماز خواندم. «ثم إني ذكرت بعد ذلك» بعد از نماز یادم آمد، «قال» حالا این‌جا نوشته قال یک علیه السلام هم توی پراکنش هست، این علیه السلام‌ها اصلاً توی تهذیب و استبصار نیست که کسی خب به قرینه‌ی علیه السلام بگویم ضمیر برمی‌گردد به امام، قال. این علیه السلام‌ها بسیاری در این کتب روایی ما این‌ها را نساخ دل‌شان نیامده نام ائمه گفته بشود علیه السلام نگوید اضافه کردند. آن وقتی که ما خدمت آیت الله شبیری توی منزل‌شان مشرف می‌شدیم برای درس، زکات و استصحاب خدمت ایشان مدتی مشرف بودیم، خب ایشان این‌ها را داشتند این نسخ خطی و فلان و این‌ها را، این‌ها را می‌آوردند، این هم همه‌جاها که علیه السلام است ایشان دور آن، که این‌ها توی این نسخ اصلی نبود. حالا این‌جا هم در خود این تهذیب و استبصار که الان در دسترس ما هست این علیه السلام ندارد.

«قال: تعید الصلاة و تغسله» حضرت فرمودند نماز را اعاده می‌کنی و آن ثوب را هم می‌شوری. خب این یک سؤال و جوابش.

سؤال دوم: «قلت: فان لم أكن رأيت موضعه» ولی «و علمت أنه قد أصابه، فطليته و لم أقدر عليه» یقین کردم که بله اصابه منتها تفحص کردم و پیدایش نکردم. «فلما صليت وجدته، قال عليه السلام: تغسله و تعيد» این سؤال دوم که «علمت انه قد اصابه» اما «لم اكن رأيت موضعه» و نماز را خواندم؛ حضرت فرمود: «تغسله و تعيد» این مقطع دوم است.

در این مقطع دوم محقق عراقی قدس سره اشکالی را طرح فرموده و آن این است که چطور می شود تصور کرد زراره با آن مقام فقاها و علو شأنش در فقه، ایشان نداند این مسأله را که الان یقین دارد بالاخره این لباس نجس است، متنجس است، حالا جای آن را نمی داند. چطور با این لباس متنجس نماز خوانده و یا می آید از امام سؤال می کند این جا چطور است؟ خب بالاخره می داند با لباس متنجس نماز خوانده دیگر، این که جایش را نمی داند، علم اجمالی دارد یا این جا است یا آن جا است این چه ربطی...، مثل این که انسان دوتا پیراهن دارد می داند یکی اش متنجس است یکی اش پاک است، اما حالا کدام متنجس است کدام پاک است نمی داند، حالا هر دو آن را بپوشد بیاید نماز بخواند. می شود کسی بگوید خب ما که نمی دانیم کدام است هم لباس متنجس را می پوشیم هم، یعنی هر دو آن را می پوشیم حالا یکی اش که پاک است یکی اش هم متنجس است. خب اگر شارع گفته در ثوب طاهر باید نماز بخوانی این چه سؤالی است این جا زراره کرده؟

خب گاهی این جور اشکالات شبهه ایجاد می کند در این که صدور این روایت آیا درست است یا درست نیست؟ شاید راوی اشتباهی کرده در نقل در این جا. یعنی راوی های قبل از زراره که از زراره دارند نقل می کنند. برای تخلص از این شبهه وجوهی وجود دارد که بعضی اش را ایشان فرمودند بعضی اش را ایشان فرمودند.

وجه اول این که بگویم که همان طور که ایشان در سؤال اول چی گفت؟ گفت «و نسبت انّ بثوبی شیئاً و صلیت» در این دومی هم درواقع ولو تصریح به نسیان نکرده ولی محمول بر همین است که غفلت و نسیان بر آن پیدا شده. می خواهد بگوید در آن اولی این بود که من علم تفصیلی پیدا کردم که بله کجا متنجس از ثوب هستم ولی فراموش کردم نماز خواندم. در دومی می خواهد بگوید علم تفصیلی به جایش پیدا نکردم علم اجمالی داشتم، گشتم اما آن را پیدا نکردم ولی باز هم فراموش کردم و نماز خواندم. حمل بر این بکنیم که هم صورت اولی صورت نسیان است هم صورت دوم صورت نسیان است، فقط فرقی این است که در صورت اول علم تفصیلی به متنجسیت ثوب و مکان متنجس داشته. در صورت دوم علم تفصیلی باز دارد به این که این ثوب متنجس است اما علم تفصیلی به مکان آن ندارد، این یک احتمال.

س: آقا این جا هم با جلالت شأنش باز نمی سازد که این جا ...

ج: به جلالت شأنش نمی سازد که فراموش بکند؟

س: نه این که بداند که یعنی اگر جایش را هم ندارد نباید با آن نماز بخواند ...

س: فراموش کرده ...

س: می دانم فراموش کرده ولی ...

س: باید سؤال بیرسد ...

ج: بله این هم ...

س: ایشان می‌خواهد بگوید اگر صورت اول سؤال را پرسید فهمید که با نسیان چیزی عوض نمی‌شود حالا با عوض شدن جا هم پس می‌داند چرا پرسیده؟

ج: بله خب این یک احتمال حالا، آقای آقاضیا خودشان این احتمال را می‌دهند ولی می‌گویند خیلی بعید است که بخواهیم حمل بر نسیان کنیم.

احتمال دومی که ایشان می‌دهند این است که بگوییم این محمول است بر صورتی که طلب کرده، چون می‌گویند «طلبته فلم اقدر علیه» طلب کرده و در اثر این طلب که پیدا نکرد این یقین به عدم برایش پیدا شد.

خب ثوب هم که حالا یک بیابان نیست، یک چیز محدودی است. خب انسان گشت ندید (به خصوص دم) که رنگش مخصوصاً اگر لباس سفید باشد و این‌ها خب زود به چشم می‌آید دیگه، آدم وقتی گشت و ندید این علم پیدا می‌کند که نیست. پس سؤال دوم این است که فهمیدم اما گشتم و ندیدم و یقین کردم نیست. نماز خواندم بعد از نماز اتفاقاً به چشمم خورد. این هم احتمال دوم است که قطع به عدم بعدالفحص. این هم استبعاد دارد به خاطر این که دارد «و لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ»، نگفته لم اره، گشتم و ندیدمش، می‌گوید قدرتی بر آن پیدا نکردم. این قدرت پیدا نکردم یعنی باز هم می‌دانم هست، نتوانستم بر او ظفر پیدا کنم. با تعبیر زراره که بخواهد بگوید، و الا باید بگوید لم اره، ندیدم او را و یقین که وجود ندارد. اما «لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ» یعنی مفروض این است که وجود دارد ولی من ظفر به او پیدا نکردم. فلذا این هم مستبعد است.

س: چرا مستبعد است؟ این «لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ» اعم از این است که ...، یعنی شما می‌خواهید بگویید لازمه عدم قدرت بر شیء این است که این شیء را پس می‌داند هنوز هست پس قدرت بر آن؟؟ درست است؟

ج: آره، آره، ظاهراً این است.

س: این اعم از این که در همان حالت می‌دانسته نیست و واژه را به حسب همان علم همان آمده گفته «لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ» یا نه، سؤال یک موضوع مشخصی دارد؟ چون بعد از آن خوانده و فهمیده و دیده که هنوز هست، بعد از این که نماز را خوانده فهمیده هست، فلذا در سؤال می‌گوید «لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ»...

ج: نه، نه، نه، نه، این که نیست که «فَلَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَوْضِعَهُ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ فَطَلَبْتُهُ فَلَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ» ببینید؛ «و عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ» مفروضش این است که می‌دانم اصابه کرده، دنبالش گشتم که جای آن را پیدا کنم «و لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ فَلَمَّا صَلَّيْتُ وَجَدْتُهُ» و بگوییم این که ایشان یقین پیدا کرده نیست؟ «و لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ»؟

س: حاج آقا، یک وقت هست شما می‌خواهید بگویید که از جهت اثباتی ما واژگانی دلالت بر این که یقین به عدم داشته باشد نداریم؛ این یک اشکال، لذا فرض بر خلاف اعم است. لم اقدر اعم است.

ج: چرا؟ چون «لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ» اگر با گشتن یقین به عدم پیدا کرده بود می‌گفت چی؟ می‌گفت ندیدم او را و فهمیدم که نیست. اشتباه کردم، آن تخیل بوده، آن که یقین کردم به

آن اصابت کرده تخیل بوده، این جور که نمی‌گوید. می‌گوید لم اقدر بر همان که یقین داشتم. بر همان که یقین داشتم اصابه کرده ظفر نیافتم. پیدایش نکردم. خب این ظاهرش این است که این قطع به عدم پیدا نکرده ...

س: حاج آقا عذرخواهی می‌کنم، ببخشید، چرا برخورد با عبارت زراره را مثل برخورد با عبارت خود حضرت می‌فرمایید؟ این دقت ...

س: دقت نیست، این‌ها ظاهر کلمات است. عرفی هم همین جور است. این‌ها دقت‌های فوق عاده نیست، دقت‌های متعارف و معمولی است. مردم هم همین دقت‌های این جوری را دارند. شما بروید توی دادگاه‌ها ببینید چه جور وقتی یک عبارتی خوانده می‌شود می‌گویند این جوری گفته، این جور نگفته، این جور حرف زده، این‌ها همین دقت‌های در موقع ...

س: دقت، یعنی این دقت دقت عرفی نیست؟

ج: چرا، «لَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ» یعنی ظاهرش چیه؟ یعنی بر او ظفر نیافتم نه این که فهمیدم نیست.

س: خب این که تعبیر به جای همدیگه بیایند یک چیز خیلی عادی است در عرف.

ج: علاوه بر این که اگر یقین به عدم پیدا کرده، این جا آیا نمازش باطل است که حضرت بفرماید تعید الصلوة و تغسله؟ خب یقین به عدم پیدا کرده دیگه، خب این لباس پاک است. این هم یک احتمال.

احتمال سوم:

س: یعنی با قرینه منفصله این جواب دوم را می‌دهید؟

ج: آره، یعنی به تناسب حکم و موضوع؟؟ چون آن مسلم است فقه است کأله.

جواب سوم: «حمله علی عدم منجزية العلم الاجمالی عنده». خب این جا علم اجمالی منجز نیست. ممکن است پیش زراره علم اجمالی منجز نبوده، بعد حالا می‌گوید ولی احتمال که هست. حالا از امام دارد سؤال می‌کند. پس استغرابی ندارد سؤالش، علم تفصیلی باشد بله، ولی علم اجمالی ممکن است ایشان از کسانی باشد که بگوید علم اجمالی منجز نیست. این هم خیلی احتمال به قول محقق عراقی این ابعد الاحتمال این هست. این دیگه خیلی بعید است. حالا وجه آن را ذکر نکردند خیلی بعید است. لعل وجه آن این باشد که این جا علم تفصیلی به این که این لباس متنجس است دارد. جای آن را علم اجمالی دارد. اما نسبت به این که این لباس متنجس است، بعد ادله می‌گوید لا تصلّ در لباس متنجس، خب من این را می‌دانم متنجس است ولی جای آن را نمی‌دانم. علم اجمالی نسبت به جای آن است نه به اصل تنجس، پس بنابراین این هم واقعاً ابعد الاحتمالات است که این جوری بگویید.

خب این سه تا احتمال را محقق عراقی ذکر کردند. بعد برمی‌گردند می‌گویند آن احتمال اول که گفتیم حمل بر نسیان بشود درست است استبعاد کردیم ولی بعید نیست. خب به چه دلیل استبعاد می‌کنید؟ خب یادش رفته. حمل بر این می‌کنیم که دارد...، برای یاد رفتن

دو صورت ذکر کرده، یکی همان صورت اول که نام هم برده، گفته و نسبت که علم تفصیلی به موضع هم داشته، هم به نجاست ثوب و هم به موضع آن. مورد دوم هم این است که باز علم تفصیلی به نجاست اصل ثوب داشته ولی نسبت به مورد آن علم اجمالی دارد که کجای ثوب است. خب پس بنابراین حمل بر همین باید بکنیم. ایشان برمی‌گردند می‌گویند حمل بر این جهت می‌کنیم.

س: حاج آقا ببخشید! این حالت آخر که فرمودید اقرب الاحتمالات، نسبت به تعید الصلوة درست است، ما علم تفصیلی داریم. اما سائل، حضرت از سؤال زراره دوتا جواب داده، یکی نسبت به این که وجوب و موافقت قطعیه نسبت به غسل دارد، یعنی تو باید از همه‌اش اجتناب کنی و همه‌اش را باید بشویی و لذا گفت تعید الصلوة و تغسله، یعنی دوتا سؤال است. این که نماز من چه حکمی دارد؟ فرمودید مسلم است قبول! از باب این جواب که حضرت ممکن از باب تناسب حالا سؤال یک جوابی است برای سؤال غیر زراره داده که بقیه هم بدانند. اما زراره سؤالش این بوده، اگر من این لباس را دارم یکی این که، یعنی سؤال اصلی این بوده که آیا همه را باید بشویم؟ یعنی موافقت قطعیه‌ی از نجاست ...

ج: کجا گفته همه را بشویم؟

س: تغسله این است دیگه ...

ج: تغسله یعنی موضع، نه، فوجده، ضمیر به همان برمی‌گردد نه این که کل ثوب را برو بشور، یعنی همان موضع را برو بشور.

س: یعنی لباس را کلش را برو بشور؟

ج: نه، نه، چون دارد فوجده دیگه. «قَلَمًا صَلَّيْتُ وَجَدْتُهُ» پیدا کردم کجا است. خب حضرت می‌فرمایند همان را برو بشور. ضمیر وجده با ضمیر تغسله به یک جا برمی‌گردد.

خب احتمال چهارم: احتمال چهارم این است که حمل کنیم این را بر شک ساری، یعنی می‌گوید ابتدائاً یقین پیدا کردم، گشتم، «لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ»، در اثر این شک برای من پیدا شد که نکند از اول اصلاً بی‌خود یقین پیدا کردم. شک ساری برای من پیدا شد. فلذا است که حالا نماز خواندم، بعد از نماز فهمیدم. خب حضرت این جا هم بفرماید که تغسله و تعید. و حال این که در این جا اگر این چنین بوده خب چی داشته؟ شک ساری برایش پیدا شده دیگه، استصحاب بقاء طهارت ثوب را داشته. این هم خیلی مستبعد است که بخواهیم حمل بر شک ساری بکنیم. علاوه بر این که دارد می‌گوید «و لَمْ أَقِدِرْ عَلَيْهِ» ، یعنی باز مفروض دارد می‌گیرد وجودش را، ظاهرش این است. وجودش را مفروض می‌گیرد می‌گوید واقف به آن نشدم. پس بنابراین این هم یک احتمال است ولی خب اگر چاره‌ای نباشد این بهتر شاید باشد از آن احتمالی که آقاضیاء فرمودند که حمل بر نسیان بکنیم. چون حمل بر نسیان یک مبعودی دارد که این ندارد. آن مبعودش چی بود؟ این بود که ایشان در ذهنش همین که ایشان هم فرمودند. در ذهنش فرق باشد بعد از این که علم دارد به تنجس ثوب، ولی علم اجمالی به جایش داشته باشد یا نداشته باشی یا نداشته باشی، مثلاً در نظر ایشان احتمال می‌دهد این فرق بکند مسئله‌اش. اگر علم تفصیلی داری ثوب نجس است، علم تفصیلی به جای آن هم داری این یک سؤال. علم تفصیلی به نجاست ثوب داری ولی جای آن را علم تفصیلی نداری علم اجمالی داری، این احتمال بده حکم این با آن فرق

می‌کند. این خیلی مستبعد است که مثل زراره‌ای؛ این از ادنی مکلف عادی هم این سؤال مستبعد است فکیف مثلاً به زراره. اما این که بخواهد مقصودش این باشد که من شک ساری برایم پیدا شد، این ممکن است اگر چه تعبیر آن خیلی موافق با این احتمال نیست، باید تعبیر بهتری را می‌کرد مثلاً اما یک مقداری خلاف ظاهر مثلاً مرتکب بشود.

س: حاج آقا ببخشید؛ این «فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ» را می‌شود این جوری ترجمه کرد که این مبعّد این احتمال از بین برود. یعنی این که مفروض هست که هست ولی لم اقدر علیه، می‌گوید که من یقین پیدا کردم، دنبالش گشتم پیدایش نکردم دست از یقینم برداشتم. یعنی به صورت یک تعبیر عرفی، می‌گوید من قطع برایم حاصل شد که این دم مثلاً اصابت کرد به لباسم، بعد هر چی دنبالش گشتم پیدایش نکردم. خب این ادامه‌اش یعنی چی؟ یعنی این که بعد فهمیدم که اشتباه کردم. چون فرض این است که همان جور که فرمودید چون ثوب محدود است دیگه، وقتی «لَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ» نتیجه‌اش رفع ید می‌شود از آن قطعی که داشته. دوباره شک ...

ج: احتمال خلاف ظاهر که هست. «لَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ» یعنی هست و «لَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ» ظاهرش این است نه این که فهمیدم این است. سالبه به انتفاء موضوع است.

س: در ادامه این جوری می‌شود. می‌گویم من یقین پیدا کردم که ...

ج: خب بله، می‌شود به آن چسباند با یک تسامحی، با تسامح اشکال ندارد.

س: آخه بعدش هم نماز خوانده حاج آقا ...

ج: بله.

س: خب وقتی بعدش نماز خوانده یعنی این را مفروض گرفته پس نیست دیگه ...

ج: بله؟

س: نماز خوانده. یعنی همین فرمایش حاج آقا، یعنی فرد وقتی که نماز خوانده از ...

ج: رجاء ممکن است خوانده آمده مسئله را سؤال کرده،

س:؟؟

ج: بله دیگه، آمده رجاء خوانده گفته حالا نمازمان را بخوانیم بعد می‌رویم از امام صادق می‌پرسیم.

س: چون بر یقین؟؟ یقینش باقی است. یقینش باقی است رجاء می‌خوانم، می‌دانم نجس است اما می‌خوانم رجاء ...

ج: چون مسئله را نمی‌دانسته دیگه، می‌گوید لعل درست باشد. چرا لعل درست باشد؟ الان جماعتی هم برقرار است، نماز جماعت هم می‌خواهیم بخوانیم، الان برویم سؤال بکنیم، رجاء اقتدا می‌کنیم بعد می‌رویم مسئله‌ای را می‌پرسیم.

س: حاج آقا، طبق حرف آقایان پس امام باید می‌فرمود اصلاً لازم نیست نماز را دوباره بخوانی ...

ج: بله؟

س: طبق حرف آقایان پس امام باید جواب می‌داد اصلاً لازم نیست نمازت را دوباره بخوانی ولی امام می‌گوید دوباره بخوان ...

ج: خب بله، حالا آن یک مبعدی است. آن بله.

و اما آخرین وجه آن است که ممکن است زراره علم نداشته به مانعیت نجاست در این صورت و این معقول است به این معنا که همان طور که صاحب حدائق فرموده بود اول رسائل شیخ اعظم نقل می‌کنند عبارتش را، ممکن است که ایشان فرموده است معلوم النجاسه نجس است. یعنی خمر واقعی نجس نیست. خمری که بدانی خمر است و نجس است، آن نجس است که علم بنحو موضوعی أخذ شده در اعیان نجسه مثلاً، این جا هم احتمال دارد که ایشان بگویند. یعنی احتمال می‌دهد، این‌ها امور تعبیدی است دیگه که شاید در مانعیت نجاست این قید باشد. نجاستی که به تفصیل می‌دانی کجاست، این مانعیت دارد. اما نجاستی که می‌دانی هست ولی تفصیلاً نمی‌دانی کجاست، ممکن است شارع بگویند این مانعیت ندارد. الان اگر واقعاً ما روایت داشته باشیم، خب می‌گوییم این امر تعبیدی است ما چه می‌دانیم؟

پس بنابراین زراره... الان خیلی از این چیزها که برای ما وضاحت شده به قول شیخنا الاستاد آقای حائری، در اثر روایات و کثرت و فلان و این‌ها دیگه از وضاحت شده، اما در آن اوائل امر که تازه این مسائل سؤال می‌شود و می‌پرسیدند خب وضاحت نبوده هنوز. خب توی ذهن زراره ممکن است این احتمال آمده باشد که لعل فرق باشد از نظر مانعیت، آن قبلی‌ها این بود که مانعیتش مفروض است حالا، نه، اصلاً نمی‌داند مانع هست در این صورت یا مانع نیست. شاید ثوب متنجسی که جای آن را می‌دانی مانع از صلاۀ است. اما اگر جای آن را نمی‌دانی ...

س: با این‌که نجاست را می‌دانی ولی باز هم ...

ج: بله، چرا؟ برای این‌که شارع یک تسهیلی خواسته ایجاد بکند.

س: آخه مانعیت بخواهد به نجاست؟؟

ج: مانعیت برای آن صورت جعل کرده، چون دیده اگر مانعیت را مطلقاً جعل بکند اسباب زحمت است. اما جای آن را که می‌دانی خب زود می‌روی آب می‌کشی.

س: سؤال زراره است. آقای فدایی که نیست.

ج: بله، حالا شما بعد اللّٰتی یا و والتی بعد از این‌که ...

ج: آخه مانعیت را به خاطر نجاست ما می‌توانیم تطهیر کنیم ...

ج: بله، چه عیب دارد؟

س: اما منعیت به خاطر جای آن ...

ج: هان؟

س: جای نجاست نه خود نجاست.

س: چون حرج را دارد؟؟

ج: بله، بله، چه اشکالی دارد؟

س:؟؟ عقلی دارد ...

ج: چون که حرج نوعی دارد دیگه، وقتی جای آن را نمی‌داند این گرفتاری‌ها پیدا می‌شود دیگه ...

س: کلش را باید بشوید.

س: حرج نوعی؟؟ لباس را عوض می‌کند یا لباس را می‌شوید؟؟

ج: عجب! شما معلوم می‌شود نفس‌تان از جای گرم بیرون می‌آید. بله، در آن آزمه، بله، آن آزمه لباس یک پیراهن ...، مرحوم آقای آشیخ کاظم می‌فرمود که پهلوی یک استادی من گمان می‌کنم شاگرد آقای آخوند می‌فرمود بود. فقیه بزرگی بود. گفتند یک وقت خارج طهارت پهلوی او می‌خواندم، پیراهنش پشت نداشت؛ یعنی مندرس شده بود و پاره شده بود و این‌ها، فقط این جلو، بعد می‌گفت بجهاش می‌آمد می‌گفت که پول بده می‌خواهم کاغذ بخرم برای بادیادک و این‌ها، یک صفحه از همان تقریرات آقای آخوند را پاره می‌کرد به او می‌داد می‌گفت...، او این کار را می‌کرد از چشم من...، خب توی آن سختی‌ها، حالا یک پیراهن داشتند. در احوالات حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما است که علوآت یک چادر داشتند برای نماز، این نمازش را می‌خواند او استفاده می‌کرد، او نمازش را می‌خواند ...

س: آن زمان گویا پارچه خیلی گران بوده ...

ج: هم گران بوده هم علاوه بر این که گران بوده و متوفر نبوده وضع معیشت در یک زمان‌های بسیار سخت بوده.

س: اما به او می‌گوید، امام حسین علیه السلام توی آن قضیه که؟؟ به او می‌گوید دوتا پیراهن به تو می‌دهم که این‌ها هزار دینار ...

ج: بله، آن‌ها یک چیزهای استثنائی است. بله.

خب این هم احتمال دیگری است که ممکن است دیده بشود. حالا اگر هم ما نفهمیم این سؤال را که پاسخ آن چیه، در این جا مشکلی وجود ندارد. چون فرضاً این مقطع، حالا ما احتمال می‌دهیم راوی اشتباه کرده که دارد نقل از زراره می‌کند. سؤال را درست تلقی نکرده، حرف زراره را درست تلقی نکرده که برای ما دارد نقل می‌کند. یعنی این افرادی که در این سلسله واقع شدند تا به زراره می‌رسند، بعضی از این‌ها ممکن است اشتباه برای‌شان رخ داده باشد. خب همین مقطع فوقش برای ما از حجیت می‌افتد. ولی مقاطع دیگر روایت که از حجیت نمی‌افتد. و حجیت انحلالی است لکل مقطع که دلالتی دارد و این‌ها، حجیتش جدا است از حجیت جاهای دیگر، بنابر این حالا فرضاً این مقطع حجیتش ساقط بشود. خب این هم سؤال دوم بود.

س: استاد ببخشید؛ یک احتمال دیگر هم می‌شود داد. این که شاید می‌خواستند استفتاء تام داشته باشد.

ج: چی داشته باشند؟

س: زراره می‌خواستند استفتاء تام داشته باشند.

ج: استفتاء تام؟

س: تمام فروض مشخص باشد مثلاً.

ج: استفتاء تام، بله، ببینید؛ حرف سر این است که بعضی از صور به حدی واضح است که معنا دارد استفتاء کردن، اشکال اصلاً همین است که آخه این صور یک صوری است که (این‌طور گفته می‌شود دیگه) این صورت صورتی است که حکم آن به حدی واضح است که لا معنا ل این که مثل زراره بیاید سؤال بکند. یا برای دیگران بخواهد سؤال بکند. خودش برای دیگران هم جوابش را بلد است می‌گوید آن‌هایی که بلد نیستند. پس این‌جا این که بگوییم تمام شقوق، این شقی است که اصلاً سؤال کردن ندارد. اشکال آقاصیاء قدس سره این است.

خب سؤال سوم: سؤال سوم این هست که «قلت فإن طننت أنه قد أصابه و لم أتيقن ذلك، فنظرت فلم أر شيئاً فصليت، فرأيت فيه»، برای من گمان پیدا شد که اصابه، ولی یقین پیدا نکردم «فنظرت فلم أر شيئاً فصليت، فرأيت فيه، قال: عليه السلام تغسله و لا تعيد الصلاة»، این‌جا «تغسله و لا تعيد الصلاة» این هم مبعّد آن احتمال آن‌جا می‌شود که اگر شک ساری برایش پیدا شده بود، به حضرت آن‌جا جواب این بود که و تعيد، بعد در جواب بعدی که مظنونش هم بوده ولی گشت و پیدا نکرد، حضرت این‌جا می‌فرمایند که لا تعيد الصلاة، این هم مستبعد این است که آن‌جا شک ساری معنا بشود.

س: چون آن‌جا استصحاب جاری می‌شود؟

ج: برای هر دوی آن استصحاب جاری می‌شود. آن‌جا که بهتر است. اصلاً بله، آن‌جا که بهتر است تا این صورت، چون ظن به خلاف دارد این‌جا، اما آن‌جا ظن به خلاف هم دیگه نداشته اگر آن‌جوری معنا کردیم.

س: خب هنوز که استصحاب را توی فقره بعدی ثابت نکردیم که بخواهیم فقره قبلی را با استصحاب رد کنیم.

ج: نه، در شرع که هست. امام صادق دارد جواب می‌دهد.

س: از ادله دیگر می‌خواهیم استصحاب را بیاوریم؟

ج: بله، یا همین‌جا. حضرت طبق استصحاب، اگر استصحاب درواقع ...

س: اگر بخواهیم همین روایت را بگوییم تعارض بین دو فقره می‌شود.

ج: چرا؟

س: اگر یک فقره بنا بر شک ساری، به کسی که شاکی است بگوید شما استصحاب ندارید.

فقره بعدی به کسی که ظن دارد می‌گوید استصحاب داری، تعارض می‌شود. حالا آیا می‌توانیم به خاطر فقره بعدی که خودش محل تعارض است فقره قبلی را رد کنیم احتمالش را؟

ج: می‌گوید بعید است که با توجه به این آن معنایش حمل بر این صورت بشود چون صوری دارد دیگه. احتمالاتی در آن بود. این احتمال با ذیل سازگار نیست و بعید است که امام تناقض گفته باشد پس این مستبعد این می‌شود که آن احتمال را در آن جا بدهیم. مسلّم که نبود. محتملاتی بود.

س: نه، می‌خواهم بگویم چرا دلالت فقره بعد بر استصحاب خراب نشود؟

ج: خراب که نمی‌شود.

س: آن را نگه داریم بگویم استصحاب حجت از فقره بعدی دارد.

ج: نه، خراب که نمی‌شود که، چون چیز ندارد به همدیگه، این قرینه می‌شود که از محتملات آن جا که چند احتمال بود این احتمالش تمام نیست. خب حالا این جا امام علیه السلام فرموده که «تغسله و لا تعید الصلاة، قلت: لم ذلک؟» چه طور این جا، همه جاها می‌فرمودید که «تغسله و تعید الصلاة»؟ این تفکیک این جا به چه مناسبت است؟ خب این ها ...

س: ?? هم نمی‌تواند قرینه برای چیز باشد؟

ج: بله؟

س: جواب اشکال آقای محقق عراقی نمی‌شود؟ که یعنی زراره داشته مقدمه چینی می‌کرده، آن واضحات را داشته می‌پرسیده که برسد به این مشکوک؟؟

ج: نه، چه می‌دانسته امام بعداً چی می‌خواهد جواب بدهد که مقدمه چینی بکند؟

س: نه، واضح بوده برایش. حالت ??

ج: خب صاف می‌آمد می‌گوید دیگه، مگه آدم باید یک چیزی که می‌پرسد واضحات را بیاید سؤال بکند بعد بیاید ...، آخه دخالتی نداشته ...

س: یعنی گاهی وقت‌ها حتی از کسی که می‌خواهیم سؤال بپرسیم آن حالات واضح را می‌پرسیم، بعد توی حالت مشکوک که سؤال مان است به آن می‌رسیم استفتاء می‌کنیم. یعنی می‌گوید این که این جوری است، درست است؟ می‌گوید بله ??

ج: خب بله، بعضی جاهایی که دخالت داشته باشد. اما جاهایی که دخالتی ندارد. بعد هم باعث می‌شود که عده‌ای بیایند به ما بگویند عجب! چه سؤالاتی می‌کند! بیایند یک سؤالات غیرمربوطه را به هم بیافد و بگوید؟

خب «قلت: لم ذلک؟» قلت که امام جواب دادند. دیگه الان وقت گذشته، ان شاءالله بعد از جلسه بعد.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.